**آسیب شناس ها جای نظریه پردازان را گرفته اند (1) و (2(**

[تقی آزاد ارمکی](http://www.ensani.ir/fa/2528/profile.aspx)

چکیده: منزلت علوم اجتماعی از جمله جامعه‏شناسی در ایران در این مصاحبه بررسی شده است. چند عامل مطرح گردیده است مبنی بر اینکه چرا در ایران با علوم اجتماعی به مثابه علوم دسته دوم برخورد می‏شود، و در نتیجه همین نگرش، جامعه‏شناسان و جامعه‏شناسی در جامعه ما منزلت درخوری نیافته است.

وقتی به تحقیقات اجتماعی در ایران نگاه می‏کنیم، با وضعیت جالبی روبه رو نمی‏شویم. این وضعیت چه در تحقیقات و چه در بی‏توجهی نظام اجرای تحقیقات، شرایطی را به وجود آورده است که ملاحظات اجتماعی در پروژه‏های اجرایی چندان مد نظر قرار نمی‏گیرد.
به عنوان مقدمه، ذکر شده است که دنیای مدرن، دنیایی است که فقط بر اساس علوم تجربی طراحی نشده است. جهان مدرن، بیش از آنکه جهان فن و صنعت باشد، جهان زندگی است، جهانی که تغییر ایده‏ها و نگرش‏ها سهم اصلی‏تری در ساختن آن دارند. به عبارت دیگر، متفکران اجتماعی و فیلسوفان هستند که جهان مدرن را به وجود آورده‏اند. در اینکه سهم ایده و اندیشه در ساختن جهان مدرن مهم است یا سهم فن و صنعت، دو نظر وجود دارد: عده‏ای سهم ایده‏ها و نگرش‏ها و عده‏ای دیگر سهم صنعت و فن را اصل می‏دانند.
پذیرش هر یک از این دو نظر، لوازماتی در پی دارد. به عنوان مثال، در صورتی که نظریه اول را بپذیریم، دانش اجتماعی به یک دانش کلیدی تبدیل می‏شود، جایگاه مهمی در جامعه برای خود باز می‏کند؛ چرا که دانش اجتماعی، جهان و نحوه ورود به آن‏را برای ما تعریف می‏کند. به عبارت دیگر، اول باید جهان را برای خودتان تعریف کنید، بعد به دنبال صنعت و فن بروید. جهان غرب با علوم اجتماعی این‏گونه برخورد می‏کند. ولی در نگاه دوم، علوم انسانی به عنوان علوم دسته دوم به شمار می‏روند. در این صورت، دیگر این علوم صلاحیت تعریف جهان را ندارند، بلکه حداکثر کاری که انجام می‏دهند اصلاح و آرایش و آسیب‏شناسی در این جهان است. به عبارت دیگر، در صورت لزوم از این دانش‏ها استفاده می‏شود و در غیر این صورت کنار گذاشته می‏شوند. در ایران این مدیران و سیاست‏گذاران و علمای اخلاق، مهندسان و پزشکان هستند که درباره جایگاه علوم اجتماعی و نسبت به استفاده یا عدم استفاده از آنها تصمیم می‏گیرند. آنها می‏گویند که جامعه ما به آسیب‏شناسی نیاز دارد یا ندارد؟ در چنین فضایی نه علوم اجتماعی و نه دانشمندان اجتماعی رشد نمی‏یابند.
چنین فضای حاکم بر علوم اجتماعی در ایران معلول سه چیز است:(1)
الف) علوم اول در جامعه ما علوم الاهی است و بعد علوم فنی و پزشکی و علوم اجتماعی در مرحله بعد قرار دارد. در چنین حالتی علوم اجتماعی وضعیت ابزاری به خود می‏گیرد و به فعالیت‏های سطحی همچون نرخ طلاق، فقر و فحشا، دزدی، بچه‏های خیابانی و ... پرداخته می‏شود و دیگر از جامعه‏شناسان انتظار نمی‏رود در خصوص ساختارهای کلان جامعه بحث و گفت‏وگو کنند.
ب) سیاست‏مداران و تصمیم گیران اصلی در جامعه، به علوم اجتماعی به عنوان رقیبی می‏نگرند که ممکن است با منافع آنان سازگار نباشد. «منافع اداره کنندگان جامعه اجازه نمی‏دهد رقبایی به نام عالمان اجتماعی در کنار خود داشته باشند». از طرفی برخی در ایران دانش اجتماعی را ضد فرهنگ می‏دانند و به حد کافی اجازه رشد به این علم نمی‏دهند.
ج) ضعیف عمل کردن افرادی که مسئولیت معرفی این علوم در این کشورها را بر عهده دارند. در تحقیقات اجتماعی حتی در سطح آسیب‏شناسی هم کارهای دقیقی انجام نمی‏شود. ازآن‏رو، آمار و ارقام متناقضی از نتایج تحقیقات بیرون می‏آید.
اشاره
دکتر آزاد در بررسی جایگاه علوم اجتماعی در ایران به سه عامل عمده اشاره می‏کنند که کاملاً درست است. ولی به نظر می‏رسد عوامل مهم‏تری وجود دارد که مورد غفلت واقع شده یا ذکر نگردیده است. خوب است در چنین بحث‏هایی اول به زمینه‏های ظهور و رشد این علوم توجه شده و نقشی که این علوم در کشورهای مختلف ایفا می‏کنند مورد توجه
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
1. البته ایشان تصریح به سه عامل نکرده‏اند بلکه ناقد این سطور از کلیت بحث به این نتیجه رسیده است.
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
قرار گیرد (که اجمالاً اشاره شده است). درست است که نحوه نگرش به این علوم در غرب و شرق (مشخصا ایران) متفاوت است. ولی به این معنا نیست که این نگرش الزاما از نگاه رقابتی سیاست‏مداران و علمای اخلاق به جامعه‏شناسان ناشی می‏شود. به طور قطع نمی‏توان انتظار داشت که نگاه همگان به علم خاصی به یک نحو باشد. زمانی جامعه‏شناسی در مغرب زمین جایگاه بس مهمی پیدا کرده بود و بنیان‏گذار آن، یعنی آگوست کنت، آن‏را به عنوان دین جدید و خود را پیامبر آن می‏دانست. چرا که کنت معتقد بود در عصری که علم جای‏گزین دین شده است، جامعه شناسان نیز باید جای‏گزین پیامبران الاهی و البته عالمان دینی شوند.(1) این نوع نگاه به علوم اجتماعی کاملاً افراطی است و در ادامه همان بحث‏های تجدد بود که ماکیاولی نقش اصلی را در این زمینه داشته است. آنها با زمینی کردن علم و قطع ارتباط از متافیزیک، چنان ضربه‏ای بر پیکره علم وارد آورده‏اند که به راحتی قابل ترمیم نیست. بیشتر نظریه‏های اجتماعی امروزه ریشه در همان دیدگاه سکولاریستی دارد. متافیزیک در نظریه‏های اجتماعی عصر تجدد جایگاهی ندارد. این نکته را به سهولت می‏توان به ویژه از نظریه‏های جامعه‏شناسی دین به دست آورد. بحث‏هایی که به نوعی با الاهیات و متافیزیک پیوند داشته باشد، با برچسب ایدئولوژیک، غیرعلمی قلمداد می‏کنند. قطعا این نوع نگرش به علم و جهان در تضاد با مسلمات عقلی، دینی و فرهنگی ما است و شاید به همین دلیل این علوم در نظر برخی ضد فرهنگ و ضد دین هستند.
وانگهی طرح مباحث مشترک در نقاط مختلف جهان در زمان‏های نزدیک به هم، به این معنای نیست که کشورهای مختلف در واقع مسائل مشترکی دارند. مثل اینکه امروزه هم در غرب و هم در ایران مطالعات زنان، جامعه‏شناسی دین و نیز قومیت‏ها و نژاد رواج یافته و در کلاس‏ها و محافل علمی مورد بحث قرار می‏گیرد. با کمی دقت روشن می‏شود که طرح برخی از این مباحث نه برخاسته از مسائل موجود در کشور ما بلکه ناشی از ورود منابعی از غرب است که این بحث‏ها را نیز به دنبال دارد؛ یعنی عمده کتاب‏های معاصر در غرب امروزه مباحث زنان، قومیت‏ها و ... را پوشش می‏دهند و اساتید و دانش‏پژوهان ما نیز به تبع ورود منابع، این مباحث را در سر کلاس‏ها مطرح می‏کنند و از آنجایی که تحقیقات نیز عمدتا از آموخته‏ها بهره می‏برد، دانش‏پژوهان نیز در تحقیقات میدانی همان مسائل را در کشور ما جست‏وجو می‏کنند و در صورت لزوم مسئله‏سازی کرده و ضرورت این‏گونه مطالعات را در ایران نیز اثبات می‏کنند.
دست دوم بودن علوم اجتماعی در ایران معلول عوامل مهم‏تری نیز است که به طور خلاصه اشاره می‏شود:
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
1. کوزر، لئویس؛ زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‏شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، چ 9، تهران، انتشارات علمی، 1380، ص 36
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
اهمیت ندادن برخی از بزرگان جامعه‏شناسی ایران به فرهنگ بومی و تا حدودی ستیز نامحسوس آنان با ارزش‏های حاکم بر فرهنگ غرب در بلند، مدت اعتماد عمومی را نسبت به صداقت آنان سلب کرد که البته ثمره آن در افت منزلت علوم اجتماعی مشخص می‏شود. تأکید بیش از حد نظریه‏های غربی به ویژه پوزیتیویستی به بی‏طرفی ارزشی، چنان در روح و جان برخی از دانشمندان ما ریشه دوانده است که حتی حاضر نیستند در کلاس‏ها نظریه‏هایی را که با مسلمات و ضروریات دینی و فرهنگی ما در تضاد است، نقد کنند. به عنوان نمونه چگونه می‏شود جامعه‏شناسی دین دورکیم را با تبحر کامل توضیح داد و به نام اینکه بی‏طرفی علمی یکی از هنجارهای مسلم حاکم بر نظام علمی است، به سادگی از کنار کفریات آن رد شد. غافل از اینکه این هنجار (بی‏طرفی ارزشی)، خود حاکی از یک ارزشی است که با منافع بورژوازی حاکم بر نظام سرمایه‏داری غرب گره خورده است. ما معتقدیم غربی‏ها الاهیات مبتنی بر تجدد خویش را در قالب نظریه‏های علمی به جهان ارائه داده‏اند. ولی نگاه ما به غرب و علوم جدید این‏گونه نبود. «آشنایی دانشمندان ما با غرب از نهایی‏ترین آثار، ظاهری‏ترین ابعاد، پایین‏ترین لایه‏های تمدن و فرهنگ آن آغاز شد. ابتدا قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و مظاهر مادی و نحوه زندگی آنها را دیدیم. در بعد علمی نیز ابتدا با قدرت مادی و ابعاد کاربردی دانش آنها آشنا شدیم و در بسیاری از موارد نیز با بلاهت کودکانه و سادگی ابلهانه همان قدرت را دلیل بر کمال و بلکه تمامیت علم آنها دانستیم. برخورد سالم این بود که علم همراه با شناسنامه خود وارد می‏شد. یعنی مبادی و مبانی متافیزیکی آن شناخته می‏شد تا فرهنگی که برای خود فلسفه، عرفان و مبانی هستی‏شناختی دینی دارد، قدرت گزینش و مجال گفت‏وگو و مجادله داشته باشد.(1)
این نگاه لوازمی در پی داشته است که از جمله آنها گسترش افراطی نهضت ترجمه آثار غربی به زبان فارسی است. تا حدی که امروزه در بیشتر رشته‏های علوم اجتماعی اکثریت قاطع منابع درسی و مطالعاتی را منابع ترجمه شده از غرب تشکیل می‏دهد.
از لوازم دیگر این است که همواره تلاش می‏شود همه مسائل مورد مطالعه با نظریه‏های غربی تطبیق داده شود. چنانچه تحقیقی نتوانست طبق نظریه خاصی پیش رود، اشکال کار را نه در ناسازگار بودن نظریه‏ها با فرهنگ اسلامی جامعه ما، بلکه در روش و یا روند تحقیق می‏بینند. «افرادی که با ابزارهای تحلیل مربوط به جوامع غربی، فرهنگ و تاریخ خود را بررسی می‏کنند، هنگامی که مفاهیم مربوط به آن تحلیل‏ها را در محیط خود فاقد مصداق می‏بینند، به جای آنکه تحلیل وارداتی را برای محیط اجتماعی خود غیرمناسب دانسته و در کاربرد آن تردید کنند، محیط اجتماعی خود را به سبب عدول از انگاره‏های مفهومی غرب متهم نموده، گاه به شبکه‏سازی تاریخی و اجتماعی روی می‏آورند. این
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
1. حمید، پارسانیا، علم و فلسفه؛ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1377، ص 181
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
گروه به جای آنکه تحلیل را از محتوای اجتماعی خود بگیرند، محیط اجتماعی و فرهنگی خود را در قالب تحلیل شکل می‏دهند.(1)
در حقیقت، بعد دیگر قضیه این است که در کنار جامعه‏شناسی، به جامعه‏شناسان نیز باید پرداخت. پیروزی انقلاب اسلامی فرصت گران‏بهایی را در اختیار جامعه‏شناسان ایرانی قرار داده بود تا نظریه‏های دیگری غیر از نظریه‏های غربی در خصوص انقلاب‏ها ارائه دهند. ولی متأسفانه نه تنها از این فرصت استفاده نشد، بلکه برخی از آنان سعی کردند به تبعیت از نظریه‏پردازان غربی، انقلاب اسلامی را نقطه انحرافی از مسیر حاکم بر جهان نشان دهند. «این دیدگاه (دیدگاه سکولاریست‏های وطنی) در یک معنای کلی می‏گوید: جمهوری اسلامی ایران در مقابل تاریخ ایستاده و با آن می‏جنگد... . کسانی که تجدد را اصل گرفته و تاریخی به جز سیر به سوی نظامات و ارزش‏های غربی نمی‏شناسند، نمی‏توانند انقلاب اسلامی را تضادی تاریخی... تلقی نکنند.(2) گسستی که میان برخی از عالمان اجتماعی جامعه ما و فرهنگ اصیل آن به وجود آمده و ریشه در شیفتگی بیش از حد آنان به مظاهر تمدنی غرب دارد، موجب شده آنها نسبت به مهم‏ترین رویدادهای جامعه بی‏تفاوت باشند. در فضایی که پیشگامان یک رشته علمی از کنار مسائل مهم دینی و فرهنگی کشور خود به راحتی عبور می‏کنند، و پیوند چندانی با اوضاع و شرایط جامعه خود ندارند، چگونه می‏توان انتظار داشت که این حوزه علمی رشد کرده و یا مورد حمایت اداره کنندگان یک جامعه اسلامی قرار گیرد. امیدواریم نسل‏های جدید متوجه این مهم شونده و تلاش کنند این علوم به ویژه جامعه‏شناسی را از انزوا درآورند.
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
1. حمید، پارسانیا، بنیان‏های جامعه‏شناسی معرفت، ص 3
2. حسین،کچوئیان، کندوکاو در ماهیت معمایی ایران، قم، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم، 1383، صص 72ـ73